

# هو الله - يا من انجذب إلى الملكوت و شرب الكأس التي...

حضرت عبدالبهاء

اصلي فارسي



۱۳۱

## هو الله

يا من انجذب إلى الملكوت و شرب الكأس التي مزاجها كافور، در این ایام که فیوضات ملکوت ابهی جبروت غیب و شهود را احاطه نموده است و تجلیات مجلی طور از سماء غیب چون غیث هاطل متتابع گشته و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان بساحل امکان پیوسته و انوار بخشایش جمال ابهی از جمیع جهات تابیده و صبح امید بانوار توحید دمیده باید همتی نمود و در آستان الهی خدمتی بنمود در این فضای رحمانی پروازی کرد و در این بزم یزدانی آغاز ساز و نوازی نمود. نمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد خاموشی فراموشی آرد و صبر و قرار نسیان و اغبرار ایراث کند. پس شب و روز آنی آرامی مجو بلکه در جنت ابهی کامیابی خواه دقیقه راحت جان و عافیت روان و مسرت وجدان مطلب بلکه سرور الهی را در مشقات و احزان عوالم جسمانی بجو و لذت روحانی را در زحمت این عالم فانی بین شهد و شکر را در تلخی زهر مکرر بدان و نیش بلایا را مرادف نوش عطایا بین و حسیض ذلت را در وفای بجمال قدم اوج عزت شمار و هبوطرا عین صعود بدان و ممات را جوهر حیات یقین کن.



ORIGINAL



AUDIO

و آنچه در الواح الهی ذکر حکمت است مقصود اینست که در امور اتقان شود و در هر امری بوسائط کامله و مناسب زمان و مکان تشبث شود تا مریض معالجه بقاعده گردد و علیل مداوا بنوع موافق نه اینکه بکلی از معالجه و مداوا دست کشیده شود. هیکل امکان مریض است و جسم کیهان علیل اگر طیب و پرستار بکلی ترک علاج و دوا نمایند بکلی مهمل و معطل گردد بلکه بمرض موت مبتلا شود.

حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود دو نفر از حواریون حضرت روح بجهت تبلیغ امر الله بشهر انطاکیه رفتند بجزرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون بکلی از مسائل الهی بیخبر بودند جزع و فرع نمودند این جزع و فرع منتج حبس و زجر شد و بهیچوجه نفوس از تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت. و چون این خبر بشمعون صفا رسید عزم آندیار نمود چون وارد شد اول بمعاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نزد محبت باخت بزهده و ورع و تقوی و بیان و تبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدتی قلیله شهرت یافت تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا گشت. و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود شبی بمناسبتی ذکر حواریین شد پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بیخردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم.

حضرت شمعون اظهار میل ملاقات ایشان نمود احضار کردند بمقتضای حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند که شما کیستید و از کجا آمده اید. در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می آئیم سؤال از حضرت روح نمود که او کیست گفتند موعود تورات است و مقصود جمیع عباد بعد بنوع معارض از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود مجادله کرد و از نفس سؤال می فهمانید که چه جواب بدهید. مختصر اینست که شبهات قوما فردا فردا ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول مینمود و بعضی را مشکلات بیان میکرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال بسؤال و جواب گذراند گاهی مجادله و گهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره میفرمود تا جمیع حاضرین از اس مطالب الهیه با خبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد. در لیله اخیره گفت که حقیقتش اینست که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند آنوقت فهمیدند که این ثالث رفیق آن اثنین است اینست که در آیه مبارکه میفرماید "فعرزناهما بثالث".

باری مقصود از حکمت این است که انسان باید بنوع موافقی که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کنند تبلیغ امر الله نموده و نماید نه آنکه سکون و سکوت یافت. عندلیب هزار آواز اگر ساز نغمه نماید صعوه لال است و بلبل گلزار معانی اگر ترانه نسازد عصفور ابکم بی پر و بال است حمامه گلشن اسرار اگر تغردی نفرماید چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه ئی نفرماید چون زاغ خرابه زار فنا است. اگر از طیور حدائق قدسی بال و پری زن و اگر از عندلیبان ریاض حضرت انسی آغاز راز و آهنگی نما و اگر از عاشقان جمال کبریائی آه و فغانی بکن و اگر از آشفتهگان روی دلبری ناله و فریادی بر آر تا زلزله در ارکان عالم

اندازی و آتش بجان بنی آدم زنی و جمیع عاشقان و مشتاقان را مست و مدهوش نموده در این جنت ابری علم  
عزت قدیمه بر افرازی و بآنچه منتهی آمال مقرّبین و نهایت آرزوی مخلصین است فائز شوی و البهائ علیک (ع)

